

آنچه قدس سره مرید و نسیک حضرت سید الاقطاب مخدوم جهانیان و برادرزاده مخدوم شیخ حسام الدین
 عثمان صاحب ولایت پٹن میشوند سنه هفت صد و سی و هفت در پٹن تشریف آوردند و در خانه عمر خود بنی آمنه
 خواهر مخدوم شیخ حسام الدین مادر شیخ صدر الدین عمر فاروقی مانند بتاریخ نهم شهر حصب المرجب سنه هفت صد
 و چهل و پنج هجری وفات یافتند شیخ صدر الدین قدس سره بن شیخ عمر فاروقی الملتانی خواهرزاده
 مخدوم شیخ حسام الدین اندک شیخ عمر زنتان با قبیلہ در ناگور آمدند و در ناگور از ایشان اسلام ظاهر شد و دختر را به
 ناگور آوردند و ناگور در موصل منقسمه که نزدیک ناگور است سکونت نمودند چون مخدوم حسام الدین
 پسر خود شیخ صدر الدین را همراه گرفته در خدمت برادر خود آمدند و اینجا ساکن شدند و اولاد ایشان تا سال
 در پٹن موجود است و حضرت شیخ عبد اللطیف جمال ائمه خلیفه و قبا حضرت قطب سید برهان الدین نیر شیخ
 صدر الدین میشوند شیخ عبد اللطیف بن شیخ جمال الدین بن شیخ سراج الدین بن شیخ صدر الدین سید
 وراق الحسنی پستی قدس سره مرید و خلیفه حضرت سلطان المشایخ اندو در پٹن شده اینجا سکونت
 اختیار کردند مقتدرای اہل زبان و صاحب خوارق و کرامات بوده اولاد ایشان در اکلین نزدیک بروج الحال
 موجود است خواجہ رکن الدین کان شکر حضرت ابو المنظر مودود رکن الدین کان شکر بن علم الدین
 محمد بن علاء الدین یوسف کجروان بن بدر الدین سلیمان بن حضرت شیخ فرید الدین مشہور شکر گنج فاروقی مرید
 و خلیفہ شیخ زاہد پستی بودند سلطان احمد بانی احمد آباد مرید ایشان بود و از جمیع علوم مہرہ تام داشتند وفات
 شریف بیت و دویم شهر شوال سنہ ہشت صد و چہل و دو ہجری بود مولانا یعقوب بن حضرت
 خواجگی علوی اندر مرید و خلیفہ حضرت قاضی زین الدین دولت آبادی پستی اند صاحب کشف
 و خوارق عادات بوده و کسب علوم ظاہری و باطنی نموده و از برکت صحبت شیخ ربیع فیض حاصل کرده بتاریخ
 سیزدهم شہر جمادی الثانی سنہ ہشت صد و چہل و دو ہجری رحلت نمودند معشوق فرز و شخص تاریخ یافتہ سید
 محمد المعروف بہ سید خدابخش قدس سره لا قدوة السادات والا کباد میر سید محمد بن حضرت سید
 حسین مرید حضرت سر ائمه الملتان مخدوم سید راجو قدس سره و خلیفہ و خلیفہ حضرت قطب اظہر ائمه برمانہ اند و
 و از آنچہ مبارک ہمراہ بنی سادات خاتون والدہ قطب العالم بموجب حکم حضرت شاہ راجو قتال در رکاب سادات
 تاب حضرت قطب اظہر در پٹن تشریف آوردہ بودند و کتاب علوم صوری و معنوی از خدمت والد بزرگوار و از
 خدمت و تنگیہ خود کرده و فقیہ کامل و محدث کامل بوده و ارادت در خانوادہ پستی آوردہ بتاریخ پنجم شہر

جمادی الثانی سنہ ہشتصد و چهل و ہفت ہجری کوچ رحلت فرمود سید احمد الملقب بہ مخدوم
 بہمان شاہ زائر الحرمین الشریفین فقیہ الملئہ والدین سید احمد الملقب بہمان شہ رضوی بعد از وفات
 مادر خود از نانکپور پورب بواور اچہ مبارک تشریف آوردند و در خدمت حضرت سید راجو قتال مرید شدند
 و چند مدت در اچہ ماندند بعد از ان ارادت مکہ معظمہ نمودند از خدمت حضرت سید راجو مرخص شدہ بسوئے
 گجرات روان شدند حضرت سید راجو کلیم عبا کہ نچتین پاک در ان بودند ہمراہ ایشان بحضرت قطب العالم فرستادند
 سید احمد کلیم مبارک را آورده وقتیکہ حضرت قطب در پٹن تشریف داشتند بموجب ارشاد حضرت سید راجو
 بحضرت قطبیہ رسانیدند چنانچہ تا حال کہ سزہ یک سہار و یک عدد و ہفتاد و چہار ہجری است پارہ کلیم مبارک
 در احمد آباد پیش فرزند ان مولانا نور الدین موجود است بزار و تبرک و سید احمد در خانہ عم بزرگوار خود رسید
 خدا بخش نزول فرمودند حضرت مقدسہ سید عالم اسمیل بشارت فرمودند کہ نسبت دختر خود را با سید احمد
 بہا شاہ کبن در واقعہ دید کہ حضرت سرور عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میفرمایند کہ اعط حیبتک فی عقد ولدی
 احمد تسلیم حضرت مخدوم عالم از خانہ خود استقبال ایشان کردہ بخانہ سید احمد تشریف آوردند و عقد نسبت
 عبیہ خود با سید احمد در خانہ سید خدا بخش بستند و ایشان را در خانہ خود آوردند سید احمد بعد از عقد بنا کحت پنج ماہ ماند
 طرف مکہ معظمہ رفتند و دو از دہ سال حج نمودند و زیارت روضہ منورہ حضرت سید عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 کردند و زیارت بیت مشرف شدند بعد از دو از دہ سال حضرت مقدسہ سید عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایشانرا
 بشارت دادہ طرف پٹن حضرت کردند و فرمودند یا ولدی سید احمد برو و در نہروالہ ساکن شو بہر گنہگار و عاہی
 از امت من روی تو بیند حق تعالی اورا پیام زد و بہر کہ بر تربت تو فاطمہ خواند شفاعت او بر من واجب است
 و بہر کہ زیارت تو خواہد کرد بہشت بروی عاشق خواہد شد و در بہشت خواہد آمد حضرت قطبیہ شاہ کبان اللہ لہما حیث کان
 بسیار ادب ایشان میکردند و حضرت شیخ الاسلام شیخ احمد تعظیم ایشان میکردند و با ادب تمام در خدمت
 ایشان می نشستند کس التماس کرد کہ سید احمد در خدمت میانند حضرت بسیار تعظیم و ادب میکنند چہ عہد
 است شیخ الاسلام فرمودند کہ شبہ حضرت مقدسہ سید عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را در خواب دیدم کہ سید احمد
 سر خود را بر زانوی حضرت نہادہ و خواب است و حضرت بر من خطاب کردند و فرمودند یا شیخ احمد
 انا احمد و ہذا ولدی احمد از ان روز تعظیم ایشان میکنم کہ در جناب حضرت مقدس سید عالم صلی اللہ علیہ وآلہ
 وسلم قرب بسیار دارند و اللہ اعلم با سرارہ ولادت با سعادت سید احمد و سہ ہفتصد و ہشتاد و نہ بود و وصال

نهم شهر ذی الحجه هشتصد و نود و نه هجری شد و از لفظ و ارث امام علی علیه السلام عدت تاریخ تولد و وصال و عدد عمری آید
 تولد بلفظ و ارث امام و عدد عمر بلفظ علی که یکصد و ده سال عمر شریف بود **مجدد الدین مولانا طاهر**
قدس سره مولانا محمد طاهر مشهور بوجه درین بودند حق سبحانه و تعالی او را افضل و عالم داد و بحرین
 الشریفین رفت و علماء و مشایخ آن دیار را دریافت و تحصیل و تکمیل علم حدیث نمود و با شیخ متقی صحبت داشت
 و مرید شد و باز به برکت و کرامت بوطن خود عود نمود و بعضی بدعتها که در قوم بواهیس بود از آن نمود و میان اهل
 سنت و اهل بدعت که هم از آن جماعه بودند تفریق کرد و در علم حدیث توالیف مفید جمع کرد و از آن جمله کتابت که مشکفل
 شرح صحاح سته است و جمیع البحار و رساله دیگر که در آن تصحیح اسما رجال کرده بے تعرض به بیان احوال نهایت مختصر
 و مفید و کتاب دیگر است بتذکره الموضوعات و در خطبه نامی این کتب مدح شیخ علی متقی بسیار کرده و بوجوبیت
 شیخ مداد صحبت امداد و طلب بدست خود راست میگرد و چنانچه در وقت درس نیز سجل کردن سیاهی شغول میبود
 و در از آن بدع و اهل بدعت درین دیار بودند تقصیر نه کرده هم بدست آن جماعه در سنه مست و ثمانین و ستمانه شرف
 شهادت رسیدند تاریخ ششم شهر شوال المکرم و محمد اکرم المناطیب شیخ الاسلام خان و اولادش
 از بنا بر ایشان است **شیخ عبد اللطیف قدس سره** خلیفه خاص حضرت قطب العالم بودند و
 حضرت قطبیه ایشان را فرزند سیزدهم خواندند و کمال عنایت ظاهری و باطنی در حق ایشان میفرمودند و هر که
 مزه آمدن ایشان ازین به احمد آباد بسبح حق نبوش حضرت قطبیه میرسانید اگر مخبرین میبود بشارت سلامتی
 ایمان میفرمود اگر غیر مومن بقدر اینکه لبان طلا ساخته شود زوال غلام میدادند و مشارالیه متقی و متوکل و عالم
 ربانی بودند و نه کتب نوشته از آن جمله چند کتب درین دیار یافته میشود آورده اند که گذر ایشان بر توکل
 بود و از پنج جا و جبهه همیشه نه داشتند و اکثر اوقات بفق و فاقه میگذشت روزی اهل و عیال ایشان آمده
 حضرت شیخ را تنگ گرفتند و گفتند هر گاه شما از سر کار باو شاهی چیزی قبول نکنید پس قوت ما از زیر
 مصلائی شما پیدا خواهد شد حضرت شیخ درین باب ایشان را تسلی میفرمودند که حضرت محمد رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم قدر فقر شناخته فرمودند و فقر فخری و باسگان در گاه آن حضرت با شیم هماکن
 سپردی را چرا از دست دهم اگر چه پیوستگی با کبریا و مرآت عطا و تصرف از خزائن الهی فرموده اما گوشت
 چشم نگاه با بیجان بنی نایم در حجه در آید و مقدار ضرر خود بگیرد و در آن دیدند که تمام عصبه
 بجا بر و اثر فنیاست و چند سخنک سفالین که افتاده بود آن هم طلائی خالص شد آن را اهلیه ایشان

آورده پنج مایحتاج خود نمودند چنانچه تا سزیکه از رحیل و یک بجزی قدری طلا از آن جلد در خانه اولاد ایشان
 مانده بود عرس شریف ایشان چهارم رمضان المبارک مقرر است شیخ سید بن قدس سره بن شیخ
 عبد اللطیف مذکور صاحب کرامات و خوارق بوده قبرها بنجا درین واقع است عرس نهم شهر شبان میشود اسم
 شریف صدرالدین بود رحیل شهید و گنج شهید درین دیک چوتره مدفون اند عرس دهم شهر شبان
 مقرر است شیخ سلیمان مرید شیخ فریدالدین خلیفه شیخ نظام الدین بودند در روضه شیخ عبد اللطیف
 کمال بیرون قلعه اند عرس بیست و نهم شهر حجب المرجب شیخ زکین الدین مجذوب قدس سره
 قبر درین نزدیک روضه شیخ حسام الدین واقعت عرس بیست و نهم شهر رمضان المبارک میشود قاضی
 احمد جود جود خلیفه خلیفه حضرت گنج احمد که در بنای قلعه شهر احمد آباد چهارم احمد بودند درین آسوده اند دهم
 شهر شوال المکرم سنه هشتصد و پهل رحلت فرمودند خواجہ احمد بن محمد مرید حضرت قطب الاقطاب
 مخدوم جہانیاں قبر در نروال زیر مسجد کات واقعت عرس ششم جمادی الاولی است شیخ
 زین الدین جیانا ط قدس سره قبر درین بیرون دروازه کمرکی واقع است عرس سیزدهم جمادی الاولی
 است شیخ الاسلام شیخ سراج الدین قدس سره بن شیخ کمال الدین علامہ خلیفہ
 و مرید حال خود شیخ نصیر الدین محمود الاولی بودند قبر در نروال پٹن نزدیک دروازه اناوارہ واقع است
 عرس بیست و یکم شهر جمادی الاولی است یا بوبہلول قدس سره خواجہ فضل الدین عرف بابو بہلول
 صدیقی غیاث پوری مجذوب در وقت حضرت نظام الدین اولیا بودند قبر در بلدہ پٹن واقعت عرس
 دویم یا بیست و نهم شهر رمضان المبارک است یا بوبہلیہ قدس سره شیخ نروال بوده قبرها بنجا
 واقع است عرس دویم شہر ذی الحجہ مقرر است شیخ محمد حنیف لوئی قدس سره خلیفہ حضرت
 سید الاقطاب مخدوم جہانیاں بودند مدفون درین نرور روضہ شیخ سلیمان عرس بتاریخ بیستم شهر
 ذی الحجہ مقرر است شاہ قاض قدس سره طریقہ شطاریان داشتند حضرت شاہ وجیہ الدین
 علوی نعمت طریقت از ایشان رسیده بتاریخ بیوم شهر صفر المظفر روز شنبہ سنہ ہشتصد و بیست
 ہجری ازین عالم انتقال فرمودند در بلدہ پٹن بر تالاب خان سرور آسوده اند ملک بہاؤ الدین
 کو قدس سره یار و ہم نشین شیخ حسام الدین صاحب ولایت پٹن بوده قبر در پٹن بالاسٹے
 سرایشان واقع است عرس دہم شهر صفر المظفر مقرر است مولانا احمد قدس سره

بن محمد بن قاسم سوی معروف بمقدم بهره استاد شهر نزهت بودند قبرها بنا و اقامت عرس تالیخ نسبت و دویم شهر
صفر المنظر میشود بی بی ماجره قدس سرها الملقب بسادهة نقاتون والده حضرت قطب العالم اظہر اقد
برمانہ حضرت قطبیه همراه گرفته آن را چه مبارک درین تشریف آورده و با بنات تاریخ بیوم ذی الحجہ سفر آخرت
فرموده و هفت حج گزارده قبر اندرون شهر نزهت و در محله پنجاہ واقع است بی بی اران قدس سرها
خواهر سیدین خنگ سوار قبر درین واقع است عرس در ششم صفر ۱۰۵۰ بی بی بیچہ قدس سرها
بر تالاب سبب سنگ مدفون ذکر بزرگانی که در سیر لپور آسوده اند قاضی محمود دریائی
بیر لپوری قدس سره پدر بزرگوار ایشان قاضی حمید عرف شاه چالنده مشرف ارادت بجناب
حضرت شاه عالم قدس سره داشتند وجد و الام قدر ایشان قاضی محمد مرید حضرت قطب العالم سید
برمان الدین اظہر اقد برمانہ عالم قاضی میافراشتند در عین رناعت و عالم صبا و لولہ عشق و لوعه
محبت از ایشان سرسبز و هنگام جوانی از مقام عنوینت در گذشتہ بمقام محبوبیت در رسیدن ارادات
بشاریه میفرمایند که قاضی محمود مرید حضرت سلطان شاه شیخ جیو فرزند حضرت محمود دریائی خوش خلق
اوشد حضرت قطب العالم قدس سره از لایبوت پیوستہ مستحق آلت که مرید پیدا خود بوده اند چون عرس شریف
شاه چالنده باخر رسید قاضی محمود در واقع دیدند عنوت الثقلین میفرمایند که چه شما بمقام محبوبیت
که در عنوت رسیدہ ایت اما میاید که دست بیعت و خلافت از پدر بزرگوار خود بگیرید که این معنی
بر اہل سل و سلسلہ بالازم است قاضی پگاہ این واقعہ را بخدمت پدر بزرگوار خود معروض داشت
فرمودند نیز در معلوم شدہ میدانم کہ وقت من باخر رسیدہ یک روز پیش از اجل موعود دست شما
خواہم گرفت و خلعت خلافت خواہم داد و دیگر مردم نیز استماع این معنی نموده مستعد ارادت نشستن
اتفاقاً همان روز میعاد قاضی محمود را با پسر ایشان طلبیدہ امر باحضار دیگر امیدواران فرمودند اول
پسر قاضی را مرید گردانیدہ بعد از آن مردم را دست بیعت دادند آخر همه قاضی را بارادت آورده خرقہ
خلافت بخشیدند و فرمودند ختم کار ما این بود روز دیگر سفر آخرت گذریدند قاضی محمود بعد از خلعت پذیر شدند
ارشا و تکلن حسب بزرگی و خوارق ایشان عالم را فرو گرفت و خدمت عالم آب ہم با ایشان تعلق داشت اکثر
در شیتہای تباہی کہ یاد ایشان مینمودند با حل مراد میر رسیدند ازین سبب دریائی لقب خاص مقرر گشت
گویند و عہد طفولیت و خدمت پدر خود بلازمت حضرت شاه عالم قدس سره قائم گردیدہ حضرت

نظر توجیه بر قاضی فرموده بر زبان مبارک راندند که قاضی شکر دراز دارد و اشاره الیهست باینکه کلمات او همه
عالم مشهور خواهد بود و بدرجه عالیه خواهد پیوست چون مولد و منشای این قصیده بود و قضایاتیان زبان فصیحی ندارند
در محاورت و تند کار اسم مبارک شاه عالم را بمنجن میان در معرض بیان می آوردند اتفاقاً روزی بعد از
صلت حضرت شاه در روز منوره مجلس خاصان منعقد بود حضرت سلطان شاه شیخ جوینیه حضرت
قلب العالم و سلطان مظفر حلیم و چندین از بزرگان دیگر مجلس آرا بودند و سخنهای محققانه و کلمات عارفانه
در میان میرفت در اثنا سخن بر زبان قاضی محسود گذشت که بمنجن میان چنین فرموده اند شخصی متعرض
شد که ای قاضی چرا اسم مبارک آن حضرت را بشاه عالم نمی خوانید گفتند که در مقامی ام فصاحتی ندارم و شاید
این بے ادبی من در آن جناب درج قبول داشته باشد آن شخص مصر شد باین معنی که دیگر حرف نگویند فرمودند
که بیایید بر سر قبر منور با هر یک نذا کنیم هر کس بالقابلی بخواند هر کس را از قبر جواب سلام برسد خطاب و مقبول
تر خواهد بود برین قرار اندرون گنبد شریف رفتند گویند در آن مجلس چیزی بچکس بیشتر نبودند سید شیخ جیو سلطان
مظفر حلیم و قاضی محمود و آن متعرض و شخصی دیگر و پس هر یک مذاکره جواب بنیاد قاضی محمود میتالید
منجن میان محمود خادم خادم شما باستانه بوسی آمده است و شمارا میخواند از راه که جواب اولی بفرما بجز این ندا
صدای از قبر برآمد که یا محمود ندای شنیدم و سلام ترا قبول نمودم بعد معروض داشت که هر گاه قبول نمودی تبرکی نیز
عنایت نمائ تا تناول نمایم همان وقت پیکر مبارک تا که جلوه گشت و جلواوی بدو دست انعام قاضی شده و به
خوردند آورده اند که عماد الملک از امر گجراتیه سلسله ارادت قاضی در گردن اعتقاد و است داشت و اتفاقاً قاضی
حامل بوی رونداد سجدت پر عرض احوال کرد قاضی بجناب قاضی الحاجات دیاب شغای دست دعا برداشتند
ندا آمد که عمر او بسر رسیده ازین مرض جان بر نخواهد شد قاضی الحاج بسیار بنود الهام یافت که دوازده سال
از عمر شما باقی است اگر بوی دهند همان قدر زنده بود قبول بنود مریدان الحاج درازی عمر بسیار کردند
که عمر شما برکت و است و عالمی فیض یاب است منبسط این برکت از ما دارید فرمودند که آنچه من پذیرفته ام
از ان نمیتوانم گذشت پس دوازده سال از عمران مرشد جمیع لهما و الملک داده شد و زندگانی از سر یافت
اما آنز عمر بقصد یح گذشت و بجوادت گرفتار ماند پس روزی چند که از عمر قاضی باقی مانده بود بومسائی
مریدان و ارشاد معتقدان پرداخته از غلبات عشق پیوسته بحسب حال عاشقانه بهندی بطرز دلبنده
می بست و بر پور و من اسلی ایشان است در عنقوان آگاهی بمصر سلام احمد آباد اقامت فرموده و در وقت

بقصبة سیر لور که از اذحام مردم سنگ است رفته قطع سکونت گسترده و در یازده سالگی ایشان را عشق الهی جویش زد و از پدر حضرت خلوت نشینی گرفته در صحرائی دور از عمارت زاویه برای عبادت گزیدند بعد از چندی بخدست پیر شریف شد و از صحبت گرامی و استغافنه مینمود باز بکلبه مینمود میثافت باین روش پنجاه و شش سال بسر برد چون شصت و هفت رسید بتاریخ نینرو هم شهر ریح الثانی سال نصد و نپل و یکم آخر روز که اهل موعدو رسیده بود و سماع طلبیده مجروح سماع سرود و وجد و حال رویداده در عین رقص سجده در افتادند و جان بحق تسلیم نمودند انا الله وانا الیه راجعون و بعد از هفت هم اکثر اوقات که سرود سماع نزد قبر میشد عرق از قبر جاری میگشت اکثر بزرگان این معنی را معانیه کرده و در مال ازان عرق تکرر کرده آورده اند و اشرف علم با سراره قبر شریف در قصبة سیر لور واقع است اکثر در مان از دور و نزدیک برای فاتحه میزدند بزرگان قصبة شرطیاد که بر نوزده گروهی از احمد آباد و قسمت میان الولک قدس سره آورده اند که شیخ محمد نام مردی بود از اهل حال ساکن دیهی از دیهات قصبة نریا و از اتفاقات حضرت شاه عالم دام جلاله بد الصوب حضرت فرمودند ایشان پیش خانه خود نشسته تره بهندی ساگ گویند پاک میگرد چون دیدند که حضرت شاهیه دام جلاله تشریف می آرند بد الصوب پشت کرده نشسته و در دل آوردند که باید امر و زمر احتیالی عنایت فرمایند القصد چون حضرت شاهیه نزدیک رسیدند توقف فرموده ایشان بنام ایشان خواندند جواب نداد بار دوم خواندند جواب نداد بار سوم خواندند جواب نداد تبسم کنان فرمودند از میان الولک بولتے کین نہیں یعنی ای میان ناز مست جواب چرامنی دهید ایشان برخاسته آمدند و پامبوس نمودند بیرون دروازه قصبة نریا و طرف احمد آباد مقبره میان الولک مشهور و معروف زیارت گاه خواص عام است سید امام الدین قدس سره والد بزرگوار ایشان سید کبیر الدین از عراق بهند تشریف آورده صاحب کشف و کرامات و خوارق عادات بوده و اکثر کفار و مینور البشر اسلام شرف ساخته و در خط لاهور آسوده اند فرزندان سید امام الدین نسب ایشان را پس سید اسمیل ابن حضرت امام جعفر الصادق رضی عنہ بنو میرسانند سید امام الدین سید کبیر الدین حسن بن سید صدر الدین محمود بن سید شهاب الدین بن سید نصیر الدین بن سید شمس الدین بن سید صلاح الدین بن سید اسلام الدین ابن سید عبد المؤمن بن سید خالد بن سید مجیب الدین بن سید محمود بن سید محمد بن سید ششم بن سید احمد اودی بن سید جمال مستنصر بالله بن سید عبد الحمید بن سید غالب بن سید منصور بن سید اسمیل بن حضرت ابی عبد الله الامام جعفر الصادق رضی الله عنه آورده اند که جماعتی کثیر پر دست سید امام الدین مسلمان شده و این روایت تا حال از فرزندان ایشان باقیست

که اکثری مسلمان میشوند و این قوم نو مسلم را اصطلاح ایشان مومنه میگویند و اعتقاد و رسوم بر تبه دارند که آنچه پیدا میکنند عشر آن نیاز درگاه و فرزندان می آرند تا بجای که اگر در فرزند داشته باشند یکے را حسام میکنند و برای خدمت میسازند حاصل آنکه قطع نظر از همه چیز تا بان خود در خدمت گذاری ایشان حاضرند چنانچه قضیه کشته شدن مشرک مریدان ایشان نزد زمان حضرت خلد نزل بالا و عرض تخریر در آمده فرزندان ایشان در تمام ملک گجرات و اکثر ملک دکن منتشرند و مریدان از هر مکان در خدمت ایشان میسرند و خدمت بجای می آرند و بر فاه تمام گذران نمایند چون رسومات کفر فرزندان ایشان برای استالت و تالیف قلوب کفار عربی میدارند بنا بر این مشایخ این دیار چندان بشان اینمان میکنند و آمد و رفت در مجالس اعراس کم دارند روضه سید امام الدین در قریه که مونه بر پنج گروهی احمد آباد واقع است اکثر فرزندان ایشان در آنجا می باشند هر یک ز ایشان یومیه و ماهیه و سالیان از درگاه می یابند نیاز کثیر بدرگاه ایشان از اطراف و جوانب میرسد و همیشه طعام و سنگ برای صادر و وارد باریست و فرزندان و مریدان شخصی را مقرر میکنند که زن داشته باشد و فرزندان که در اصطلاح آنها کاکا می نامند که متولی و تکفل درگاه مذکور باشد و کس را در حال و محتاج سهم و شریک و خیل کارند و در اینجا صرف نه نمایند چنانچه فرزندان و مریدان همه تابع او میباشند عرض شریف سید امام الدین بیست و هفتم شهر رمضان المبارک مقرر است یزاد و تبرک در قبله و مولقه شیخ حسن قطب مشهور بشاه ولایت قدس سره خلیفه حضرت نظام الدین اولیا موه بعضی بزرگان وارد ملک گجرات گردیده در قبله و مولقه که برده گروهی شهر احمد آباد واقع است رحل اقامت انداخت یک بار بشوق دریافت صحبت شیخ محمد عیسی جوپوری از مولقه جوپور تشریف بردند در آنجا بها والدین شیخ نامی طالب علم و قابل بود صحبت شیخ حسن و آمده و شیخ علم کیمیا میدانست چون شیخ بها والدین را دید که جوانی فطیه و مستحق است دل ایشان بروی سوخت و گفت ترا همراه ما بصحراباید رفت بصحرارفتند و کیمیا بعمل آورده به شیخ بها والدین دادند که صرف ما بحتاج خود نماید باز اگر ساخته شود بهتر و الا نه با ما بگوی که برای تو دیگر کیم میباشند بها والدین عرض داشت کرد که بنده را از شما کیمیا می دانی و دیگر است این کیمیا بکار من نمی آید شیخ را بر ایشان دل خوش شد و در تربیت باطن اومی افزود تا وقتیکه مدت ملاقات شیخ عیسی با هر سید تا لغت خلافت و خرقه تبرک از شیخ یافته بجانب مولقه مخص شدند شیخ بها والدین دست بر آسان شیخ و التماس راوت و اجازت نمود شیخ گفت که پیر تو درین شهر است اما ترا همین مقدار صحبت نصیب بود

بعده فی شیخ بہاؤ الدین بلازمست شیخ عیسیٰ رفیق میرشد و نعمتتایافت روضہ شیخ در دہولقہ مکان وسیع روح فرزا
واقع است ہفتم شہرہ ذیقعدہ مقرر است و تا چہار و پنج روز میشود سید سکندر منگلوی قدس سرہ
بن سید سعید خلیفہ حضرت سید جلال مخدوم جہانیاں قدس سرہ قبر در منگلو واقع است عرس یازدہم شہر ربیع الثانی میشود
قصبہ بہر پاد سید سعید بہر پادوی قدس سرہ روضہ شریفہ در قصبہ بہر پاد واقع است مردم
از اطراف و جوانب برای زیارت میردند و بہر اد خود میرسنند عرس یازدہم شہر ربیع المرجب میشود قصبہ اونہ دیوارہ
مولانا شمس الدین قدس سرہ در قصبہ اونہ در سرکار سورگندہ آسودہ اندر غزہ شہر شہبان المبارک سنہ
ہشت صد و چہار بعالم قدس انتقال فرمود و پیل شہید قدس ابتدا سرار ہم در دہوان آسودہ اند
نزدہم شہر شہبان عرس مقرر است شاہ بابوشستی شیخ عمر چستی صاحب کرامات و خوارق عادات بودہ
بزرگی و ولایت ایشان مشہور و معروف است بہت و پنجم شہر ذی الحجہ سنہ ہشتصد و ہفتاد و یک رحلت فرمودند
روضہ شریفہ در بندر کعبیت واقع است یزار و تیرک بزرگان بندر کعبیت قاضی نور الدین قدس سرہ
قاضی نور الدین صوفی مشہور حضور در کعبیت آسودہ اند عرس میت پنجم جمادی الاولی مقرر است مولانا
میان قدس سرہ قبر در کعبیت واقع است عرس غزہ شہر جمادی الثانی میشود و بندر از قیم آباد است
و بزرگان بسیار از سلف و خلف آسودہ اند کہ از احوال بعضی از آہنہای کس اطلاع نداشتند و بعضی از آنہا کہ معلوم است
مردم کشتہ بزرگان بہر و چ حضرت سید شرف الدین مشہوری قدس سرہ بن سید
علاؤ الدین مشہوری مرید و خلیفہ و داماد حضرت سید جلال مخدوم جہانیاں بالفاق سیاحت بسیار کردہ حضرت
مخدوم وقت رحلت یک سواک عنایت کردہ فرمودند کہ ہر جایکہ فرود بیایند این سواک را در زمین نصب کنید
ہر جا کہ بنشیند و برگ آرد آنجا اقامت شماست چنانچہ آن بموجب فرمودہ بہر و چ بنشیند و حضرت سید آغا
زل اقامت انداختہ تا آخر عمر بسر بردند و بارشاہ خلایق مشغول شد نہ بتاریخ نہ در ہم شہر جب سنہ ہشت صد
و ہشتاد و نہایت بزمیان ظہر و عصر بعالم قدس شتافتند روضہ منورہ بر یک گروہی بہر و چ طرف شرق واقع است
فرزندان حضرت سید ہم در احمد آباد و ہم در بہر و چ موجود اند برای خیر روضہ و پورہ مقرر است مولانا
عیناث بہر و چ قدس اللہ سرہ میان عیناٹ در بہر و چ بودند از خواص عباد اللہ و مصداق
خیر الناس میگویند کہ ہر جنس کہ بدان مردم را میافشد ایشان نگاہ میداشتند و بہر و چ خبر میکردم چنانکہ زق
و جامہ و اغذیہ و ادویہ و کتب و اسباب و آلات ہمہ در خانہ ایشان میآید و فضل اعمال ایشان این بود کہ ہر جہاں عالم

و عامل متقی و مطیع بودند شیخ عبد الوهاب سفیر مایه یکبار آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دیدم
 عرض کردم یا رسول الله من أشمل الناس فی هذا الزمان فرمودند أفضل الناس میان عیاشتم شیخک یعنی علی
 متقی ثم محمد طاهر رحمهم الله علیهم عرض بیت و یکم شهر حریب المرجب است منی روم مولانا شیخ محمد
 قدس سره مولانا شیخ محمد بن اسمد شاه استاد بروج بودند در محل دروازه آسوده اند عرض و دوم شهر حریب المرجب است
 مقر است بندگی مولانا بدر قوام قدس سره برادر قاضی کمال الدین نیروالی بودند در بروج آسوده
 اند عرض شریف تایخ دهم جمادی الثانی مقر است شیخ مبارک قدس سره خلیفه شیخ بهاوالدین
 چونوری بوده اند در خطه بروج آسوده اند عرض سیزدهم شهر جمادی الاولی مقر است سید محمود بن سید
 زین الدین قدس قبر شریف در خطه بروج واقع است عرض سیزدهم جمادی الاولی قاضی غلام الدین
 قدس سره در بروج آسوده عرض پنجم شهر حریب المرجب است بابا غفور و بابا حبش قدس سره
 قبر شریف ایشان در بروج بنودین منافات بروج واقع است عرض پانزدهم شهر حریب المرجب مقر است شیخ
 محمد قدس سره مشهور به کاشی پها بوده اند عرض بیت و یکم شهر شعبان المعظم واقع است شیخ موسی
 و شیخ علی قدس سره در بروج گواش شهر بروجی بوده اند در بروج خفته اند عرض سیزدهم
 بیت و دوم شهر شعبان مقر است شیخ امین الرحمن قدس سره بن شیخ کمال الدین منی البحر چی عرض
 سیزدهم شهر رمضان المبارک مقر است مولانا عطا قدس سره مشهور بجانفاد و خطه بروج آسوده اند
 عرض تایخ هشتم شهر شوال الکریم مقر است سید کمال الدین خفی قدس سره در بروج
 خفته اند عرض بیت و پنجم شهر شوال مقر است سید عبد الله عیدر و سید قدس سره سید عبد الله بن شریف
 شیخ عیدر و سید کدر احمد آباد آسوده اند و در شهر شریف ایشان اندرون قلعه بروج واقع است شیخ محسن
 مسست قدس سره پسر سومی شیخ عزیز المتوکل علی الله که در اطراف احمد آباد آسوده شیخ حسن در السا
 فرورفت قلزم وحدت مجذوبی حضور بودند و هر پنجگانه وقت نماز بوشش آمدی باز سلام آن عایتی هوش را دعا گفتی
 در خطه بروج خوابگاه ایشان واقع است بابا کنج ریجان قدس سره قبر شریف در خطه بروج واقع است
 عرض ششم شهر شعبان المعظم تایخ احوال ایشان معلوم نشده سید اسمعیل المشهور به پیر چتر قدس سره
 آبدار محمد دوم شرف الدین تشندی بالفعل و یک خرقه ایشان باقی جاری است که تمام عالم مشاهده و مسائنه
 وارد و در توید قبر شریف یکویب و گو داست و در میان آب پاست هر چند آن آب هزار عالم بخورند لیکن آن آب

کم نمیشود و ائمه علم با سرزه قبر شریف ایشان در بروج واقع است محمد و م شیخ نصیر جمال قدس سره
از تیز اولایت مود حضرت شیخ الشیوخ شهاب الدین سروروی اند قطب زبان خود بودند فراوان مردان ارشاد
او کمال رسیده اند خواه بگاه ایشان در مقبره نوساری من مضافات بند صورت عرس تاریخ و هم شهر شعبان
شیخ محمد فضل الله قدس سره در نوساری آسوده اند عرس هفتم شهر جمادی الثانی
میشود سید سیف الله رفاعی قدس سره در این تاریخ بند صورت آسوده اند
عرس پنجم شهر جمادی الاول میشود سید محمد عمید روی قدس سره
بن سید عبد الله عمید روی که در بروج آسوده اند تبریز بند صورت واقع است عرس هفت و هم شهر
ذی الحج میشود سید سعید الله قدس سره عارف بالله سید شاد الله فاضل متحقق و عالم
مدقق جامع معقول و منقول و عاوی فرغ و انمول بوده لغتانیف بسیار دارند و بند صورت آسوده
اند بیت و هفتم شهر جمادی الاولی سنه یکم یکم روی و هشت جلست فرمودند با بسیار
قدس سره احوال ایشان بوضوح نه پیوسته بریامل دریائی نریدا آسوده اند گنبد و بارگاه
وارد و گذر آنجا که زیبا با پیارسه مشهور و معروف این دیار است ارحمن شاه قدس سره
در سوادقنه به پلادی روی زاده آبا و آسوده اند و حقیقت احوال ایشان و جومات اقسام زبان نبرد خاص
عام این دیار است در میان سکنه بلده اگر چه در عهد سلاطین کجراتیه بتدریج مردم آفاقی از هر
شهر و دیار از سادات عظام و مشایخ کرام و علماء ذوی الاحترام و شرفا و نجبا و اقوام مختلفه و نسرقه
عرب و عجم و روم و شام و اهل حرفه هند و سند و تجایت پیشگان بجاری و براری با ستماع دین پروری و صفت
الضاف و عدالت گتری و پرورش رعایا و فرمان فرمای عهد از خواش خود و به تکلیف آنها بتدریج
وارد این دیار گشته پس از آن ازل خدات و جاگیر داران با دشت گاهی و گروه سپاه از مسلم و هندو و هر قوم
بقریب نوکری با همراهی ناظران رسیده از آنجا که خط پاک اسیر آباد در امکان با فیض و خاکش
و امن گیر گوشه خافیت با ناز نعت و جای امن بی آفت دیده بحسب آن روز مسل اقامت انداخت
تا اهل گزیده از چندین پشت منازل و لکشا ساخته سکونت و زینت و ذریت اکثر احوال باقی و بر خنی بنا بر
رومید و اجوات منقرض گشته که از حیطه تحریر و تقریر بر نیست و جماعت مسلمین که در قصبات و پرگنات
و تهریات ابا من صیدکنان و زندگشلی فرود قریشی که در پرگنه تمانسره و بندراین در موضع او بنجه و غیر آن

از عهد سلاطین گجراتیه که اسلاف شان بعینه مجب گیر داری در آنجا بودند مانده باشند که تفصیل
 و تشریح تمامی متسرل مستدر لمذا به نگارشش کسانیکه بعد از تباهی احمد آباد از عهد
 سلاطین گجراتیه گجراتی الاصل گفت میشوند و از همین از قضبات و تسریات
 و ریلده فراهیم آمده سکنا دارند و بنام و نشان اکتبه مسقط الراس
 اسلاف شان معروف و مشهور مانده قوم دیاول
 که از قضبه بولیس سرکار پین اند لقبه رتق در
 و میوه پر داحت مخفی مانده که عده اهل بلده
 و وصف اند مسلم و هندو که با عن جت
 گجراتی الاصل توان گفت

مقتضی



کتابخانه

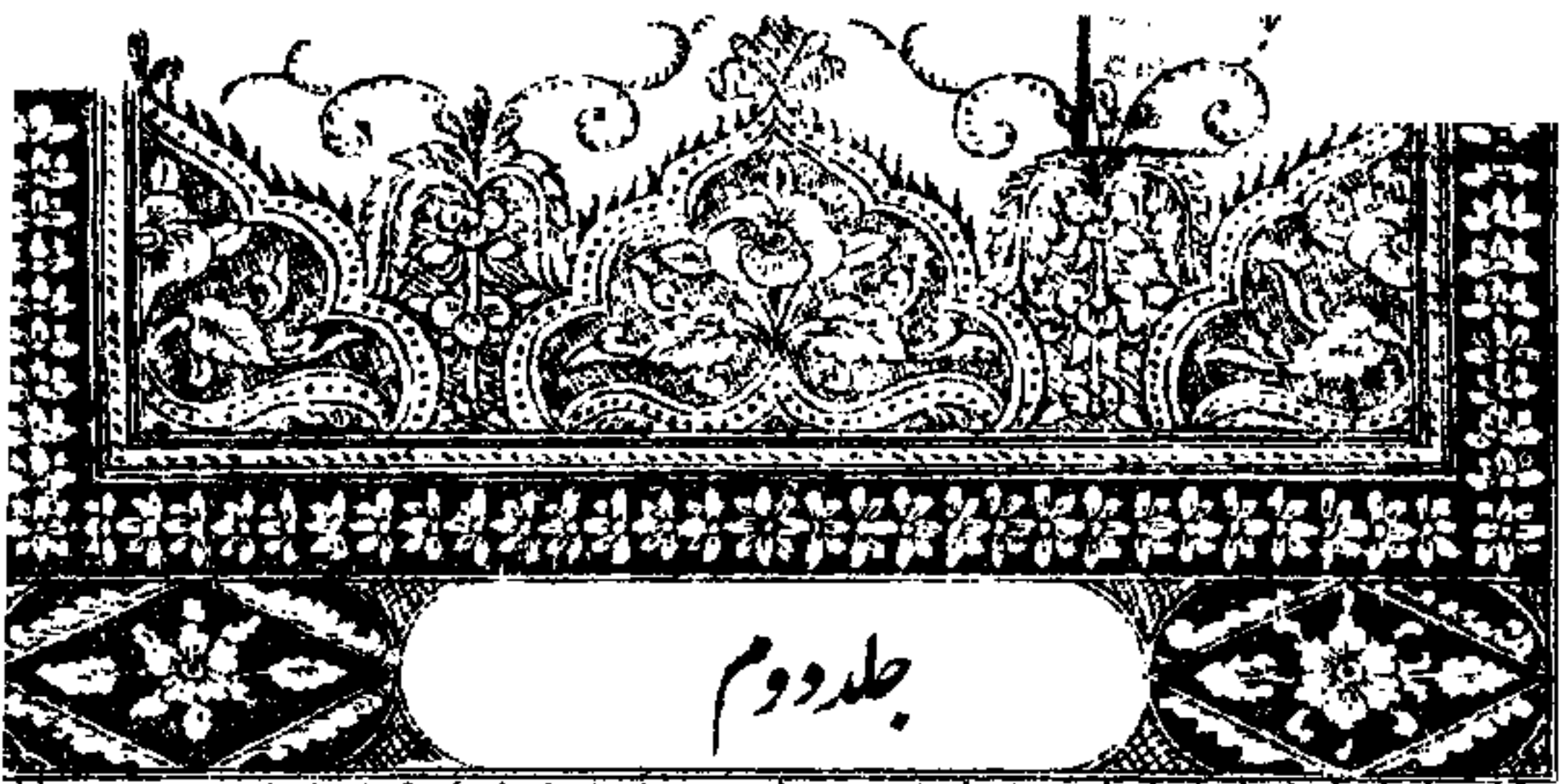
این که صلوات بر این است
عجاز نبی آخرین است

ملکوت زعفران احمد
مشهد بزرگسال جان

صلوات علیہ وآلہ وسلم
حکمہ الکرام
حق آمد ز لطف خود تمامش

سرمایه خزان دین است
سامان سکوت این دین است

غنا بسیار است و نجام
شد طبع بوقت نیم جام



جلد دوم



بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد مبدعی که عرین قائم سعه که مخدرات حمله ارضند بشا طلی سعه ستاره که انجمن اربان هفت کاج تنمواتند
خاصه برای وجود سلاطین و اولیا و علما که خلاصه نتایج آبابی علوی و امهات سقلی اند بر هفت گردانیده و هفت
مخبری که در جهات سته نجس اوقات خطبه خیمت رسالتش بر زبان حال سته گانه ارواح و چهار طبایع اشباح تجارت
علیه و علی آله و صحبه الصلوٰه التباری پس از ادای شکر آلهی احد صانع بی مانع می گوید یانی این وثاق
خدر واق حیران صنعت صانع علیشیر قانع که چون بحول الله و قوته از تالیف مجله اول کفحه الکرام
مشعر حالات خلاصه موجودات انبیا و اوصیا و حکما و ملوک و خلفای و سلاطین فراغت یافته بکچند در سیدای لامنتها
تشف حالات چگون چون ربع مسکون بیای استفاده کتب متداوله گردیده برخی تصانیف متقدمین متاخرین دیده
بطور ترتیب قائم سعه بر ذکر سیر طریقه حالات ملوک و امرا و اعیان و اولیوسادات و فضلا و جوده اهل ستر مع خصوصیات شستی که
بغیرت مخفی یافته علی الایحاز ره آورد اجناسیگارد و از نصف مزاجان توقع صلاح میدارد بر چند بکلیه حالات مطلع شدن
ما فوق احاطه علم بشریت اما بو ثوق مدلول من لایدر که الکلا لایدر که کل کچر میر میر میرد و میر که بر زیادتی برسد اگر بیضر اید
منت بر ولف باشد این مجله مخنویت بر مقدمه هفت مقال و خاتمه منقذ سعه در تخفین ربع مسکون
و مساحت سلخ آن مخفی نمسانند که نصفی از کوزه زمین در کبر اعظم اعنی اوقیانوس مستورست

بعینت بیند که در آب باشد و نصفی مکشوف از آن نمی بجانب جنوب ویران و نهایت جانب شمال هم
 و آب پس از چهار بخش زمین بخشی کتر جانب شمال خط استوا عمارت دارد و جمله کوهسار و بیابان و بعضی بحار که نشانه
 میشوند در و پس در حقیقت دانگی هم معمور اما بعادت عرف این قطعه را ربع مسکون خوانده اند بعضی گفته اند که باقی
 اربع نیز معمورند و در آنجا مردم باشند اما بصحت قریب نیست جمیع حکما طول ربع مسکون را صد و هشتاد و دو درجه و
 هر درجه میت پنج فرسخ و هر فرسخ دو دوازده هزار ذراع نقلست از صور الاقالیم و مسالک ممالک که هر ربع مسکون
 صد سال راه بود و هشتاد و سه سال راه بمورد هر دو سبب طوفانها خراب گشته و آب گرفته و میت ساله مانده
 از آن از طرف شمال هفت سال راه بسبب دی که جاندار زبرد و از طرف جنوب هفت سال راه بسبب گرمی که بجا
 نمیتواند در وقت سردی که آمد پس شش ساله باقی ماند و این را هفت بخش کرده اقالیم سبعه نامیده اند و هر اقلیم را یک ستاره
 تعلق دادند طول هر اقلیم از مشرق تا مغربست و عرض هر اقلیم چندان که از اول آن اقلیم تا نهایت او نیم ساعت
 درازی روز تفاوت کند و این اقالیم مساوی نیستند بلکه هر اقلیم که بخط استوا نزدیک است متفاوت ترست
 چنانکه معلوم شود هر و نسبت بقول حکیم تاج الدین خوارزمی سخنم که از مشرق تا مغرب معمور و خراب دریا و کوه و
 و بیابانها و بلاد و امصار جمله عد و پنجاه و هفت هزار فرسنگ است از آن پنجاه هزار فرسنگ صحاری و بیابان مسکن
 و یوان و پریان و غولان و درندگانست و چهل و هشت هزار فرسنگ دریا است باقی پنجاه و هشت هزار فرسنگ آباد است
 پنجاه دوازده هزار فرسنگ زمین هندوستان و پنجاه هزار فرسنگ زمین روم و چهار هزار فرسنگ زمین چین و هزار و هشتصد
 فرسنگ زمین مغرب و هفت هزار فرسنگ زمین با چین و سه هزار فرسنگ زمین روس و سه هزار فرسنگ زمین سیلاب و یک هزار فرسنگ
 زمین بلغار و چهار هزار فرسنگ زمین حبشه و یک هزار و پانصد فرسنگ زمین یونان و دوازده هزار فرسنگ کوه است
 که در آنجا مردم خوارند یک هزار فرسنگ مسکن و اول بیابان یک هزار فرسنگ زمین کلیم کوشان پنجاه هزار فرسنگ مسکن با جوج و ماجوج
 و دوازده هزار فرسنگ صحراست و دو هزار فرسنگ ساحل و مالوج و یک هزار فرسنگ سوس الاقصاست و سیصد فرسنگ
 جزیره واق و اق و یک هزار فرسنگ کوههای بزرگ که موضع یاقوت احمد و یاقوت صفرست و هفت هزار فرسنگ
 کوه قافست **مقاله اولی** در بیان احوال اقلیم اول متضمن ذکر بلادی که تعلق بدان اقلیم دارند منسوب به رجل
 سید این اقلیم وضعیتیست که عرض آن دوازده درجه است و جدول آن نزدیک خط استواست جای که درازی روز
 دوازده ساعت و نصفی باشد مساحت سطح این اقلیم سیصد و شصت و دو هزار و چهل و چهار فرسنگ و
 نیمست و در فرسنگ چهل هزار جریب جریب شصت گز در شصت گز ابتدا از جانب مشرق از شمال جزیره یاقوت

به بنی قحطس و بنی طبا قرار گرفت منصور بن فضل الکوئی از دعوات اسماعیلیه بر بسند حکومت تکیه زوده پس درست و عشرین و اربعه با ابو یوسف حسن بن عبدالرحمن نقس زکیه لقب و حمزه بن ابی یوسف از اشراف حمیریان منسوب شد آنگاه در سیع و ثلاثین و اربعه ناصر بن حسین دلمی دعوی امامت کرده چندی منصرف گشت و بعد او درست و خمیسین و اربعه علی بن محمد القطنی استیلا یافته مکه و مدینه را هم بقبضه کشید از عقب وی آل ذریع پس در اربع و خمیسین و خمره ملک ناصرالدین ابولیبی و از اولادش درست و عشرین و ستمانه به بنی رسول از امرای ایوب در سیع و عشرین و ثمانه به بنی غنسان تا آنکه سلطان سلیم بن سلطان سلیمان پاره آن زمین را گرفته و ولدش سلطان مراد در سال نهصد و هشتاد و دو مستخر کرده در دو دمانش ماند از شحرهای یمن است زبید طولش فک عرضش بی شام بن نوح آباد کرده محاسبند قبر شیخ شاذلی که قهوه خوردن اختراع اوست در واقع قهوه از ابنیه آصف بن برخیا صناعا قصر بغداد که در ذکر ملوک یمن مذکور شد در و پوده انصار و شمار در و بسیار و بیماری کم و بیشتر بیماری که بصورتش گذرد و نخبتر شود گذشت در یک غلاف دو دانه و آنجا چشمه است شب یمانی از دستکون گردد در هفت و تسلیم است که **صقوان** نام مردی در چهار فرسنگی صنعا باغی داشته قریب بد و از ده میل که حال آن را بر آه خدا ایشار می نمایند پس از چند گاه پس از آن عطیه باز آورده آتش سخا الهی در بر و یوم افتاده شجر آن باغ را سقر کرد آن آتش در سید فرسنگ التهاب داشته چنانچه در اطراف آن طیور را مجال طیران و وحوش با قدرت جولان نمود و تفصیل این تفسیر سوره نون نوشته اند **سبا** از ابنیه سبا بن یثیب بن یعرب بن قحطان صاحب عجایب البلدان گوید که سبا بسبب لطافت آب هوا نگس و پشته و عقرب و مار و دیگر هوام نباشد **حضرموت** از شحرهای قدیم است در مجمع الغرائب نوشته است که در قدیم الايام ظرف سفالین در زیر زمینش یافته بودند در آن خوش بگندم بوده هر دانه قدر بیستگی از مشایخ را پرسیدند گفت این حال زراعت جمعیت از امام ماضیه که با دشمنان ایشان و خود ایشان متصرف بصفات حمیده بودند قبر سوید بنی انجاست بعضی زمین این بلده را خارج اقالیم نوشته اند در آنجا آیت است که هر که بنوشد محتشک گردد ارم شداد که در ذکر شام مذکور شد ما بین صنعا و حضرموت بوده **عدن** بنای عدن بن عدنان جد رسول کریم م طولش عو با عرضش یا تا دراز منته سابقه نجات آبادانی داشته و پس آن آبادانی منتقل به محاشده حیل نام آنجا است آتش علامت قیامت از آنجا بیرون

خواهد آمد بیه مصلحت که در قرآن مذکور است و این چاهی بوده که سلیمان دیوان را آنجا محبوس کرده بود
 بحر مدین همان بحر قلزم است که بجا عمرش نیز خوانند **قلزم** هم شخصی برکنار در ریاست طوشش صدای خوش
نقل سخنان طوشش قدا و خوشش بیک بعضی عمان را داخل زمین شمعوند مردمان آنجا ناسک منک
 مردمی اند و سکنه آن سوی دریای عمان چنگال دراز دارند چو زنگ دهن چون شیر همه سوی پوشیده
 بانگ سگان کنند در میان عمان و قلزم پانصد فرسخ زمین خشک افتاده آنرا *جزیره العرب* خوانند
 و اعراب بسیار در آنجا ساکن اند **کوشید** اعراب در ویدن از اسپ تازی سبق برده اند **نقل** است
 که مردی از اعراب برهنه شده غسل میکرد کسی بر اسپش سوار شده بدوانند اضطراب کرده بتامل و تانی
 از آب برآمد و رخت بر کرده بدوید و سوار را رسید **ایضا** جماعتی کج سیرت در راه اعرابی دیدند که
 آهوی زنده می فروخت خرید کردند چون هیچ زخمی نداشت پرسیدند چگونه گرفتی گفت بیک و ویدن
 اگر باور ندارد بگردان کنسید تا باز بگیرم پس بخریدند و امتحان را را کردند و دیده گرفت باز بجهان بجا
 خریده کباب ساختند و بر اصلای خوردن نمودند یکبار دست دراز کرده تمامی را برداشته بدوید
 قصدش کردند و باز پس نموده گفت ای جماعت اگر زنده از من جان نیافت مرده چگونه جان برد
قاع موضعی میان عمان و حضرموت است از عجایبش آنکه چون تاجر جان بگذرد و متوجه عمان شود آوازی
 شنود که فلان ابن فلان با او ستاع کذا بجای او چندین است چون از عمان برآید کسی بآوده از آن بخرد
 ما **حجر میان** عمان و عدن است در ناحیه اش شناس بسیار **مروست** که شخصی وارد آنجا شده بسال
 ناحیه گفت مرا شناس بنمای غلامی را اشاره کرده در حال جانوری زنده آورده نصف بدن سالم انسان
 بیک پا و یک چشم دست در سینه بزبان تازی سنگم شخص مذکور دیده گفت بجزا مرا فرما در سس هم کرده
 را که چون باد از پیش رفت زمار شخصی از حد و دین است زنان آنجا نیکو روی نازک اندام سیاه چشم
 سرخ و سفید روی باشند همواره بزنا مانیل سفیدان آفاق قصد آن دیار کنند و زنده شمرست در حدود
 بس از دیوان بنادار و بناهای عظیم در باقی گویند بلقیس را با حضرت سلیمان آنجا ملاقات شده گویند درین
 گویت معدن عقیق از حضرت صلی الله علیه و آله وسلم منقولست که آن کوه اقرار بوحده نیت خدا و نبوت من کرده
 از سنگش هر که بگشتری سازد بوی غمی نرسد و مال و فرزند و روزیش زیاد شود دیگر احادیث درین باب بسیارند
 بمخاط اطلالت نیارده **ایضا** در حد و دین کوهست برسد آن آب از هر طرف جاری اما پیش از آن که

بزین با من رسد سنگ میگردد و شب بمانی سفید همان است گویند در ارضی از زمین گوری یافتند
 و در وسطی دیدند در دست انگشتری داشت سوراخش باندازه گنجایش سه آدمی بوده نزد عمر
 فرستادند **فحاشا** در قابوسن نامه از ابن هشام که یکباری در ولایت یمن قبری بویست و رود
 سیل ظاهر شد آنجا عوتی بود در گرون وی هفت گرون بند از نور در دست ماد مستینه هفت و در بازو
 بازو بند هفت و در پا و غیره اندام هفت هفت زیور مکتل بجا قبری بود هفت هفت پیشش ملو از اموال
 ولوحی بر بالین بر آن سطری چند نوشته اند که من ناحیه بنت شمرم بوقت گرسنگی این جمله بکار نیامده
 باید بر حال من وقت کنند و عبرت گیرند از مردوش **سجیل بنی خواجه اولیس قرنی** است در منقول است
 که فردای قیامت هفتاد فرشته بصورت وی آفریده شوند تا در آن میان از عرصات بهشت رود
 چنانچه در دنیا کسی نداشت در عقی هم کسی با وی نبود **ایشیا** رسول فرمود در امت من مردیست مرا و ابعده
 سوی گو سفندان قبیله ریح و مضر در قیامت شفاعت بود **آورده اند** که آنحضرت صلعم در صحن وفات فرمود
 مرقع من به اولیس قرنی بیدید پس چون فاروق و قرضی علی بعد از حلت آن سرور بجا آمدند فاروق از این کج
 پرسید که کسی قرن است جماعه حاضر آمد از سر غشش کرد گفتند نمیدانیم مگر یکی گفت نامی دیوانه است در ویرانها
 خارج اطوار بنای نمان شتر بانی کند ناشر هم بلاندر خورد فاروق با یکی از اصحاب آنجا شد در نمازش یافت
 چون تمام کرد پیشش رفته آن سفیدی نور که رسول صلعم خبر داده بود در دستش دیده بوسید و سلام آن سرور
 رسانید و مرقع داد و استدعای شفاعت است نمود چند گام دور شده سجده و افتاد و گفت الهی مرقع
 رسول تو پوشم تا همه است بخشیده نشود خطاب آمد پوشش چندین بخشیدم مگر از یکد فاروق سطاقت شده
 بر سرش رسید و گفت پوشش سر برداشته گفت نمی پوشیدم تا همه است بخشیده نشود اکنون بعد
 سوی گو سفندان قبیله ریح و مضر بخشیده شوند فاروق آن شرف دیده پرسید کیت که این خلافت بگیرد
 فرمود بگذار تا هر که خواهد بردارد فاروق گفت چرا بیدین رسول نیامدی گفت بی فرمود چه اش بدیده باشد
 پس فرمود خبیه اش دیده باشید پس فرمود که روزی دندان مبارک شهید شده بود گفت بی فرمود چرا
 متابعت نکردید زمان خود بکشود یکی دندان هم نداشت فرمود بجان ای که کدام دندان شهید شده باشد بر آن گندم
 فاروقی گفت و عاکن فرمود میگویم **اللهم اغفر لی و لیوالدائی** اگر سوزی تو برسد و الا لا گفت و میتی کن فرمود و خدا را بیجا
 گفت بی فرمود به که دیگر بر آن شنای گفت زیاده کن فرمود خدا ترا میداند گفت بی فرمود و محتر که دیگر ندانند فاروق

و ولیده

چیزی نذر نمود دست در گریبان انداخته دو درم بر آورده فرمود این را از شتر بانی دارم اگر قبیل شتر
 که این خورده زنده مانم و دیگری نیایم بگیرم آنگاه فرمود رخ کشیدی باز کرد که قیامت نزدیک است که سن
 نظر زادم چون آن زمان بعد او را جایی پدید آمد تا بدید شد دیگر کسی ندیدش مگر آخر عمر بر وقت علی رضی الله
 در صفتین حرب کرده شهید شد **ابو عبد الله و هب** صحبت عبد الله عباس و جمعی از
 صحابه رسیده در تاریخ یافعی که از و منقول که بطالع هفتاد و دو و از کتب الهی فایز شد **شیخ محمد بن شیخ**
 علی غریب در نجات مذکور که شیخ شهاب الدین یکی از خادمان را گفت بیرون خانقاه رو و بر کبزی بسیار مردی غریب
 آورده شیخ دیده گفت ای شیخ محمد نزدیک آئی که بوی آشناداری پس بچلوی خود نشاند با یک دیگر
 در سر سخنان گفتند **شیخ عیسی** سناز در نجات است که روزی بر فاحشه گذشت گفت شب بیست ایم
 در خانه آورفته دو کت نماز گزاره بر پشت فاحشه توبه کرده بپای شیخ افتاد یکی از درویشان ناخوش فرمود و طعام آید
 عصبه ساخت روغن نبود امیری حریف آن زن با ستمها او و شبیست فرستاد که اینک روغن آید ما را
 نشاند و شبیست ما را عصبه ریخته خواند روغن صافی شده بود امیر از شنیده آمده توبه کرد و توبه کردید
شیخ عبد الغیث جمیل ابتدا اقطاع الطریق کردی روزی منتظر قافل بود از غیب شنید بلعاصب
 العین علیک عین در وی اثر کرده نزد شیخ این فلج بینی تحذیب اخلاق کرده بهیزم از صحرا آوردی گویند
 روزی شیری را دید که در از گوش را کشته بهیزم بر او بار کرده بشهر آورد **شیخ سعید حداد** صاحب مقلات
 عالی است در بازار عدن بیج و شری مشغول میبود وقت حضور فرمود بعد من به روز آنجا که جمع شود مرغی سبز
 بیاید بر سر بر که نشیند جانشین منت آن مرغ بر سر مردی جو به نام که وقتی بنده کسی بود نشسته او رفته شد از پیش
احمد بن محمد از سواد کلان بوده روزی زیارت کوهستان می شد در راه **شیخ سعید سعید** سواد
 با او بر راه مرافقت کند و بعد فسخ نموده شیخ احمد از زیارت برگشته **شیخ سعید سعید** گفت بر تو حق دارم
 که آن وقت توجه شده برستی شیخ سعید گفت هیچ حتی نداری شیخ احمد گفت بر خیز و انصاف ده گفت هر که ما را چیزی
 او را بنشانیم قضا را شیخ احمد مقعد شده بر جا ماند و شیخ سعید متبلا بمرضی گردید که تمام اعضای خود را می کند و می برید
سید سلیمان صاحب کمالیه در جنوب و مغرب از اقطاب اول بعضی سلفها نویسنده و از اقطاب و مشرکانند
 شخصی عظیم داد بر کنار نهر باین و ملکستان بسیار اراضی که در آن زراعت می شود در جانب دوازده فرسنگ
 بقدر فرج زراعت گفته که زیاد کسی نیند مردش اکثر استبول باشند **بلرا و حبشه** یا آنکه دار الملک غوره

برخی از زمین وی خارج عالم چون بعضی از داخل اقالیم است نندی از صفت اهلش و قدری از خصوصیات
 زمین مذکور میگردد و حیرتی دار الملک جنت است از اهل زمین آنچه بملکت عرب و یمن نزد بکیرت آن را
 اعتباری نیست سیاهی لوتن ایشان از افراط حرارت زمین است نوعی از حبشه است شهباشان درون خزیده
 بسیار بزرگ چند قبیلند مثل قتاوه و قرقوه و تیلی و اروه و عده و علام این قبایل همه بگر جنگ دارند زمین شان
 از بکیرت خالی و خود اندین عاقل مجدالدین محمد در تاریخ خود نوشته که در زمان افراسیاب خان ترکستان را
 با غلامی محبت مفرط افتاده نایب خودش ساخت وی عنقریب عاصی شده ولی نعمت را گشت متصرف
 مملکت گشت قرخان نامش نهادند **ایضا** در میان شان قومیت مارخوارزه کمان ایشان پوست درخت
 که در قوت به این برابری کند **ایضا** در زمین شان بزی است پوستش بعد باغنت بغایت نرم و نخیس است
 از آن سوزا سازند که همچون کهنه نگرود هرگاه چرکین شود بآب گرم بشویند تا بحال اول گراید **ایضا** در زمین ایشان
 جانوریت بزگی گاؤ نامش ملیط و شایخ چون نیزه دارد هر جانوریکه بر ویش رسد در حال بسوزد از پوست وی بریانند
 موسوم بسپریلی هرگز این بر او اثر نکند زیش چون کاغذ سفید بود **بزرگترین** شهرهای حبشه بر معیت
 بغایت آباد با هوای نیک آفتاب در وقتی که در او ایل برج محل زمینان باشد در آن چند روز چنان گرم شود که
 اگر آب در ظروف مسین کرده بافتاب نهند در نیم روز بخوش آید **بلای و الزج** بعضی خارج اقالیمش هم نوشته
 ولایتی وسیع است شمالیش اعمار مملکت یمن و جنوبیش بیابانهای باسکون و شتر قش و ولایت نوبه
 و غربیش مملکت حبشه **بزرگترین** آن شهر **زعاوه** است در جنوب خط استوا مردم آن دیار
 هرگز غمین نشوند حکما سبب فرج آن جهت را از ظهور کوكب نحیل یافته اند آن هر شب بر اینان طلوع می کند
 هیچ رنگبان از زنج بن کوشن بن کنعان بوجود آمدند و آنجا عت را سیاح الانس خوانند چه رگاه بر دشمن طغریا
 گوشتش نهند و بچینین اگر از باد شاه خود بر نهند او را بکشند و بخورند و با آنکه طلا دارند اما مردمان آن دیار بیشتر علی خود را
 سازند و گویند هر که آهن با خود دارد شیاطین بروی دست نیابند و شجاعتش افزون بود گا و آن دیار با سب
 تازی در کارزار برابری کند و گوشت خود بیشتر از پیل و زرافه کنند گویند در آن ولایت دختی است که هرگاه او را
 آنرا در آب اندازند و فیلان از آن خوردن بجمی است گردند که بزوی صید شوند **بلای و نوبه** برکنار نیل
 واقع شده طولش را بحدت هشتاد و شبان روز قطع کنند متوطنان آن اعمار نصاری باشند زرافه در آن
 مملکت بسیار مملکت نوبه **بزرگترین** **بلای و السودان** که در آنجا طلا از رنگ روید برایش در غایت

کرهیت انالی وی روز نما در زیر زمین بسیر برند و شب برآمده زرا بدست آند متاع ایشان زرب و لیا سبب ایشان
 پوست حیوانات بازار گمان آنجا برنج بسیار آبخاروند و بعد از وصول آنجا طبل زنند و استخ خود را در مواضع جدا
 بکنند انالی دیار باواز طبل برآمدن تجار و قوف یافته سیر استخوانند و در برابر سرتاعی صبت ثمن طلا گزارند و بروند
 اگر تجار راضی شوند ثمن بر دارند و متاع بگذارند و الا باز فردا آن مردم آمده اضافه ثمن کنند و همچنین می افزایند تا تجار را
 شوند نوبه از جوبه ان حلقه است در سلک انبیا منظم بوقوع تقصیر خندیدن بر تپیدر کند کورشده از فرزندانش احدی نبوت
 نرسیده نقله دار السلطنت نوبه است زمانش بیجا است صاحب جمالند در عجایب الحکایات آورده که در ولایت
 نوبه نوعی حیوانست روی آدمی و دو پرومی دراز دارد با آدسیان انس گیرد و در قص کنده چین از انیم اول نامموم
 و بعضی تا چهارم گفته اند و اکثر مومنین از مسافرات خطا دانند از انبیه چین بن یافت سگانشین شترت پرست
 و مجوسی و تاشخی هم در و بسیار دار الملکشان محسدر کوشش شکی است که آس کرده در جوضی آبی فلکند و در و را گذارند
 و صاف را بردارند تا کت پس صاف را جهت با و شاه ضبط کنند فقوری ظروف از آن نمایند و در جهت سایرین
 بعضی از صنعت تصویر را بجز برسانند و آنرا عبادت دانند در قدیم زمان با و شاه ایشان یکروز بار عام داوی
 همه اهل چین بمیدان حاضر شدند و بر چوبی که در میدان داشتندی بر کس به پیشه ضربت زدوی در آخر صوتی مرغوب
 از خطوط ضربت مصورشدهی این از کمال فرست است چون شخص اول ضربت زده دیگر بقیافه باید که مقصودش چیست
 تا بران طبق ضرب نند همچنین تا آخر گویند اهل بازار ایشان گردونی داشتند هر قدر بار بران نهادندی خود بخود بر داشته
 راه رفتی و بوقت ایستادی در آن ولایت سعیده شمرست در مسافت دو ماه راه و در بحر چین جزایر بسیار و در آن
 غائب کلیه بنجود جزیره از جزایر شمرست همه زمان در و متوطن گویند آن زمان همه از آب آبتن شوند و دخترها
 بعضی گویند از خوردن میوه دخت مخصوص بار دار گردند **ایضا** در جزیره مردمانی اند سفید پوست خستین به کمال
 عریان از بنی آدم متفر چون آدمی را بینند بر بلند بچای کوه گریزند مردم بچله دختران ایشان را اسیر کرده بزنی گریزند تا فرزندانشان
 شوند اغلب چون از محافظت غافل مانند بگریزند و ما در بود که جز عورت پوش لباسی گریزند و قوف شان در معرفت
 ادویه و خواص نباتات در نهایت است فوائد ادویه با اشاره بیان نمایند **ایضا** در عجایب المخلوقات آورده
 که در جزیره از جزایر چین گروهی بصورت انسان است که سر ندارند و تو و دهن و بینی شان در سینه می باشد و دیگر
 بر اعضای آدمی دست دارند **ایضا** در زبته اقبوب آورده که آدمی دو ال یا در بعض جزایر چین هم **ایضا**
 در سالک مالک ابوالقاسم عبدالله خراسانی آورده که در جزیره از جزایر چین حیوانیست بصورت آدمی بزبادنی و دو پرو

طیران کند و نطق بخش منبهم نرود و بقدر کودک پنج هشت ساله **ایضا** بشکل فیل آدمی با خرطوم و دو پر که طیران کند بدو پا
و هم بدو دست **ایضا** آدمی با شکل سیر چون آدمی بدن چون مار خندان گویند **ایضا** در عجایب المخلوقات است
که در یکی از جزایر چین آدمی کوتاه بالای می شوند چهار شبر قد ناطق سخنان از زرمی گفتار منبهم نشود و عنبر بدان آید و بگوشت
و دست تجار فروشد **ایضا** در کتاب نام آمده که بجزایر بحر چین گویند بر سر آدمی را از فرق تا قدم دو کمانند
ایشان را یک نیمه بر چشم یک گوش نیمه تن یک دست و یک پا بود یکپا چنان نیز چند که مردم بدو پا بدیشان نرسد **ایضا**
از عجایب المخلوقات است که یکی از جزایر بحر چین نوعی از حیوان در آن بالاست سه چون اسب بدن چون آدم دو پر
مهر رفتار دارد **ایضا** در کتاب مذکور است که در یکی از جزایر چین آدمی خرس بسیار می باشند بشکل نطق
مانند آدمی بر اندام موی بسیار مانند خرس عقل و تمیز ندارند و سخنان منبهم نرود و منقول است **عجایب المخلوقات**
که در یکی از جزایر چین صنفی از حیوان است بشکل آدمی چهار شبر قد بر سر بر درختها بالا میروند کلامشان منبهم
نشود آنجا درخت بقم و کافور بسیار **ایضا** در جزیره از جزایر بحر چین و زنگ آد میان باشند سیاه
قوی بسکل تمدن آن حد و جنگ کنند و غالب شده بخورند **ایضا** جزیره زاج در بحر چین است
آنجا درخت کافور بسیار بزرگ شود چنانچه در سایه یک درخت صد سوار ایستد آنجا گریه است که دو بال دارد
ایضا جزیره سلاطین در بحر چین است جای خوش مندل و کافور آنجا آید در آنجا چشمه است که آب
از آن بر میجوشد و در نقبه که نزدیک آن است میرود و قطره که در کنار سنگ می ماند اگر روزی سنگ سفید
گردد و اگر شب سنگ سیاه **منقول است** از عجایب البلدان که در یکی از قریات چین فدیست که سالی
یک مرتبه اهل آن قریه جمع آمده آسپی در غدر اندازند و از بر آمدن مانع آیند تا آب بقدر کفاف در آن بید شود
آنجا آب را کشته گوشستن بر قلعه کوهی نزدیک غدر نهند تا طعمه طیب و خوش شود **ایضا** چشمه است
که چون مریض آبش خورد اگر اجالش رسیده بود فوراً ببرد و الا صحت یابد **ایضا** آسیای باک سنگ
اشفای متحرک و سنگ اعلی ساکن آرد بی سبوس و سبوس بی آرد و از او بر آید **سنا پیل** از بلاد
چین و از الملک آنجا است قطره اش صاحب مجمع الغرائب یک روز راه نوشته در صورتی که تمام کرده
که بلند می نمود آن نود ذراع بر سر آن سورنخری عظیم است که شصت بخش میشود بخشی از بالای یک
در وازه پائین می آید نصف آن آب در خارج شهر به زراعات و باغات میرود و نصف دیگر در کوچه های
شهر در می آید هیچ خانه درونست که در آن آب روان نباشد و در خانه های بنوس اکثر اهل آن کافور غلامان را

خریده وقف لوطیان کنند و آنرا داخل سخاوت دانند **تغاره** شهرست بزرگ نزدیک محیط دیوارها از سنگ دریا از قطعه های نمک که بجد حیوانات پوشیدند زمینش همه شور باغ و زراعت نه دارد عجب آنکه چاهش آب شیرین دهد **شکر شهرست** بزرگ سکنش بعضی مسلم بعضی کافر مسلمانان با جاهای دراز باشد آنجا حیوانیت که از پوستش پیرا سازند آهن برود اصلا کانه **تانه** بلده نامی از بلاد هند واقع ساحل دریا **سرازدیپ** جزیره از بحر هند است صاحب عجایب البلدان آورده که در حواری او درختی است که هر شب وقت سپیده دم در قی از آن بیفتد که در یک صفحه کله لاله الا الله محمد رسول الله و بر صفحه دیگر آیتی از قرآن مثبت باشد ملک آنرا ضبط نموده بر سر درود که بکار برده صحت یابد در مجمع العجایب نوشته که سرانزدیپ شهری بزرگست هشتاد فرسنگ در هشتاد فرسنگ متضمن هشتاد محلات معدن باقوت سیخ وزرد و میز و معدن طلا و نقره و الماس و بلور آنجا است که ذهبولی دروست که نزول آدم علیه السلام بر او واقع شده و اثر قدم آدم در سنگ فرورفته هر روز در آن کوه باران بارد تا اثر قدم شسته شود و هم برسد کوشش بزرگست معروف به بزرگ سرانزدیپ هر کس در عرضش نگاه کند سنگی مانند تیر برایش خورده جمعی گویند که آنجا مرقد یکی از بنات آدم علیه السلام است **جانبابا** شهرست در نهایت شرقی از ابن عباس روایت که اهل جانبابا اولادش بودند از نخت نقره گریختنجا سالک شده بودند و روایت دیگر از علی و دیگر جالبه قلم شود

مقاله ثانی مشتمل بر ذکر بعض بلاد اقلیم ثانی که به شهری منسوب است

مبدأ این اقلیم موضعی است که عرض او بیست درجه و نیم باشد و غایت درازنی روز او سیزده ساعت و ربعی مساحت سطح این اقلیم پانصد و هشتاد و دو هزار و شصت و شش و ثلث فرسنگی است ابتدای این از شرق بود و بر وسط بلاد چین و شمال سرانزدیپ بگذرد پس شمال بلاد هند و قندهار و وسط بلاد کرمان بگذرد و بحر فارس قطع کند و بر بلاد عمان بگذرد و از آنجا قلم را قطع کند پس بر وسط بلاد رقه و افریقیه و شمال بر برستان و جنوب قیروان و وسط بلاد سلطانیه بگذرد و به ساحل بحر اوقیانوس منتهی شود طولش تا جزایر خلدات که بر اقصای مغرب واقع به هزار یکصد و هشتاد و شش فرسنگ عرضش یکصد و سی و پنج تا خط استوا شهری بزرگ این اقلیم مسیحه و شصت باشد بزرگ برخی شهری پردازد حکم معطره طولش غزی عرضش کام بهیم است از بلده و بیابان بیت الله و بعضی آورده اند که مکیدن را گویند چون آنجا آب کم بود و بچه اش را مکیدن

شیر سباله کرده باین نام موسوم شده و بر اتم القری گویند که زمین از تحت او گسترانیدند پس اصل روض باشد **مردمی** است
از ابن عباس رضی الله عنه که پیش از آفرینش آسمان و زمین عرش الهی بر آب بود و در افراط شد تا خود را بر آب زد و آب در
حرکت آمد از قدرت بر روی آب سنگی بر مثال قبه ظهور یافته آن قبه از حرکت نمی ایستاد تا بوجود جبال ساکن شد و آن جبال
که آفریده شد کوه بوقعین بود زمین را از تحت موضع بیت الله گسترانید و بیت الله را از تحت ترفیع و انفراد آن
کعبه نامیدند چه بر بنای که مرتفع و منفرد باشد در عرب آنرا کعبه خوانند و در زبده القلوب گویند که هیچ مرغی بالای آن طیران نکند
گویند خانه کعبه ده نوبت بنا شده **اول** برای ملائکه زمین بمقابلت بیت المعمور که برای ملائکه افلاک است بعد
از چهل سال از بیت المعمور **دوم** بنای آدم علیه السلام بعد دو هزار سال بر بنای اول **سوم** در زمان
شیت علیه السلام و آن تا طوفان نوح علیه السلام باقی بود **چهارم** بنای ابراهیم **پنجم** بنای جبرئیل **ششم** بنای عیسی
هفتم بنای قاضی و کلاب **هشتم** بنای قریش اینها از انواع خانه نگارز بنای ابراهیم زیاد کرده اند در آنوقت آن مرد
بیت چنانچه باسی نمیشد بود **نهم** بنای عبدالقادر بن زبیر که چون بدست حسین چنانچه مسدود از جانب حق شکست در
ارکان یافته بود بقدر عهد ابراهیم بنا کرده **دهم** بنای حجاج بنوع جاوید **یازدهم** بنای نیک انجار که اعطای او اند کرد
بچند نفر گفتند و **ابو خادوم** از بزرگان تابعین است بسیاری از صحابه را یافته بخش را کلبه مشکها میگفتند
گفت اندکی از دنیا ترا مشغول دارد از بسیار چیز آخرت **گفت** در روزگاری افتادی که بقول از فضل راضی شده
و علم از عمل خیزد گشته پس در میان بدترین مردمان و بدترین روزگار مانده **ابو الولید عبد الملک**
بن عبد العزیز از شاهان علمای زمان باعتقاد بعضی اول او در اسلام تصنیف کرده فوئش خمسین مانه
عمر بن عثمان انصوفی است او منصور طالع گویند روزی منصور را دید که چیزی مینویسد پرسید
گفت چیزی می نویسم تا با قرآن مقابل نمایم بدو عا کرده از خود مجبور گردانید هر چه بوی رسید از قرآن عا شد و
قیل عمر روزی ترجمه گنجنامه نوشته دوزیر مصطفی کند شسته به طهارت رفته بود این را برگرفت و بر او متوضی
خبر شد برآمد گفت این کاغذ را آنکه برداشت دستش بریده بر داشتش کشند و بسوزند آخر چنان شد
گفت صبر ایستادن بود با خدا و گرفتن بلا بخشش و آسانی **ابو طالب محمد بن علی** صاحب قوت القلوب
در دقائق تعنی بدان لطافت نوشته شده **العمید محمد بن تاج الافاضل خالد بن بیج**
از افاضل جهان و اعیان خراسان در فصاحت و حمید و دوران بوده ابوالمظفر ابراهیم در زمان دولت
الناصر ریاض فصاحت از غمام طبعش بیان بوده طریقه طیبه طبعش بود که عرضش که تا با کبرج در آن